خوانشی های تاریخ

چگونه سرود ای ایران خلق شد

در شهریور ۱۳۲۳ زمانی که نیروهای انگلیسی و دیگر متفقین تهران را اشغال کرده بودند، حسین گل‌گلاب تصنیف سرای معروف، از یکی از خیابان‌های معروف شهر می‌گذرد. او مشاهده می‌کند بین یک سرباز انگلیسی و یک افسر ایرانی بگو مگو می‌شود و سرباز انگلیسی کشیده محکمی در گوش افسر ایرانی می‌نوازد. گل‌گلاب پس از دیدن این صحنه، با چشمان اشک‌آلود به استودیوی روح‌الله خالقی (موسیقیدان) می‌رود و شروع به گریه می‌کند.

غلامحسین بنان می‌پرسد ماجرا چیست؟ او ماجرا را تعریف می‌کند و می‌گوید: کار ما به اینجا رسیده که سرباز اجنبی توی گوش نظامی ایرانی بزند! سپس کاغذ و قلم را برمی‌دارد و با همان حال می‌سراید:

ای ایران ای مرز پرگهر
ای خاکت سرچشمه هنر
دور از تو اندیشه بدان
پاینده مانی و جاودان
ای دشمن! ار تو سنگ خاره‌ای من آهنم
جان من فدای خاک پاک میهنم...

همان جا خالقی موسیقی آن را می‌نویسد و بنان نیز آن را می‌خواند و ظرف یک هفته تصنیف «ای ایران» در یک ارکستر بزرگ اجرا می‌شود. سرود «ای ایران» دقیقاً در ۲۷ مهرماه سال ۱۳۲۳ در تالار دبستان نظامی [دانشکده افسری فعلی] و در حضور جمعی از چهره‌های فعال در موسیقی ایران متولد شد. شعر این سرود را «حسین گل‌گلاب» استاد دانشگاه تهران سروده بود، و از ویژگی‌های آن، اول این است که تک‌تک واژه‌های به‌کاررفته در سروده، فارسی است و در هیچ یک از ابیات آن کلمه‌ای معرب یا غیرفارسی وجود ندارد. سراسر هر سه بند سرود، سرشار از واژه‌های خوش‌تراش فارسی است؛ زبان پاکیزه‌ای که هیچ واژه بیگانه‌ای در آن راه پیدا نکرده است، و با این همه هیچ واژه‌ای نیز در آن مهجور و ناشناخته نیست و دریافت متن را دشوار نمی‌سازد. دومین ویژگی سرود «ای ایران» در بافت و ساختار شعر آن است، به گونه‌ای که تمامی گروه‌های سنی، از کودک تا بزرگسال می‌توانند آن را اجرا کنند. همین ویژگی سبب شده این سرود در تمامی مراکز آموزشی و حتی کودکستان‌ها قابلیت اجرا داشته باشد. و بالاخره سومین ویژگی‌ای که برای این سرود قائل شده‌اند، فراگیری این سرود به لحاظ امکانات اجرایی است که به هر گروه یا فرد امکان می‌دهد تا بدون ساز و آلات و ادوات موسیقی نیز بتوانند آن را اجرا کنند. آهنگ این سرود که در آواز دشتی خلق شده، از ساخته‌های ماندگار «روح‌الله خالقی» است. ملودی اصلی و پایه‌ای کار، از برخی نغمه‌های موسیقی بختیاری که از فضایی حماسی برخوردار است، گرفته شده است. این سرود در اجرای نخست خود به صورت کر خوانده شد اما ساختار محکم شعر و موسیقی آن سبب شد در دهه‌های بعد خوانندگان مطرحی همانند «غلامحسین بنان» و نیز «اسفندیار قره‌باغی» آن را به صورت تک‌خوانی هم اجرا کنند. در سال‌های اولیه پس از انقلاب، این سرود برای مدت کوتاهی به عنوان «سرود ملی» از رادیو و تلویزیون ایران پخش می‌شد، اما بعداً چند سالی از رسانه‌های داخلی حذف شد تا در دهه اخیر که باز در مناسبت‌های مختلف تاریخی، آن را می‌شنویم.

ای ایران ای مرز پرگهر
ای خاکت سرچشمه هنر
دور از تو اندیشه بدان
پاینده مانی و جاودان
ای... دشمن ار تو سنگ خاره‌ای من آهنم
جان من فدای خاک پاک میهنم
مهر تو چون شد پیشه‌ام
دور از تو نیست اندیشه‌ام
در راه تو، کی ارزشی دارد این جان ما
پاینده باد خاک ایران ما
سنگ کوهت دُر و گوهر است
خاک دشتت بهتر از زر است
مهرت از دل کی برون کنم
برگو بی‌مهر تو چون کنم
تا... گردش جهان و دور آسمان بپاست
نور ایزدی همیشه رهنمای ماست
مهر تو چون شد پیشه‌ام
دور از تو نیست اندیشه‌ام
در راه تو، کی ارزشی دارد این جان ما
پاینده باد خاک ایران ما
ایران ای خرم‌بهشت من
روشن از تو سرنوشت من
گر آتش بارد به پیکرم
جز مهرت بر دل نپرورم
از... آب و خاک و مهر تو سرشته شد دلم
مهرت ار برون رود چه می‌شود دلم
مهر تو چون شد پیشه‌ام
دور از تو نیست اندیشه‌ام
در راه تو، کی ارزشی دارد این جان ما
پاینده باد خاک ایران ما

نقش خواب در سیاست

رویا و سیاست در عصر صفوی

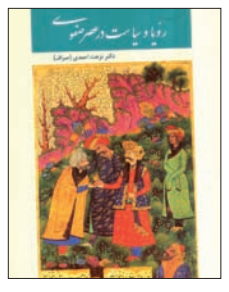

یکی از لوازم اصلی حکومت‌ها برای بقای خودشان، مشروعیت بخشیدن و مقبولیت یافتن عملکرد آنها نزد مردم تحت حاکمیت آنهاست. در طول تاریخ هر حکومتی به نحوی تلاش می‌کرده ساختار یا رفتار و مواضع خود را نزد افکار عمومی موجه جلوه دهد. برای این کار از مقوله‌هایی که نزد مردم مقبولیت دارد مانند مذهب، نژاد، دشمن‌ستیزی و... استفاده شده است.قابل توجه است که برخی حکومت‌ها از مقوله خواب و رویا که نزد مردم زمان‌شان اعتبار داشته استفاده کرده‌اند. حکومت صفویه از این جمله است. از همین رو نقش و کاربرد رویا و خواب در عصر صفوی موضوع پژوهش دکتر نزهت احمدی (صراف) استادیار گروه تاریخ دانشگاه الزهرا قرار گرفته و نتیجه آن کتابی شده است با عنوان «رویا و سیاست در عصر صفوی» که نشر تاریخ ایران آن را منتشر کرده است.این کتاب از مستندترین منابعی است که تاثیر خواب و رویا را در تصمیمات پادشاهان با بیان منابع و زمان رویت خواب و نتایج تعبیر آن بیان کرده است. آنچه در تواریخ آمده گواه بر آن است که شیخ صفی‌الدین از متصوفه بزرگ و بنام عصر خود بوده که بنیاد طریقت صفویه را چنان استوار نهاد که شیوخ آن در دل خاص و عام جایگاه ویژه‌ای داشتند و اخلاف آنان از همین ارادت قلبی مردم استفاده کرده و توانستند بنیاد حکومتی مقتدر را پایه‌ریزی کنند. اما اینکه چه شد صفی‌الدین در زی داریوش رفت و چنان جایگاهی یافت که نه‌تنها مفتخر به دامادی مراد خود شیخ زاهد گیلانی شد بلکه جانشینی او را نیز در طریقت به خود اختصاص داد، قابل توجه و بررسی است. علاوه بر آن دوره صفوی از دوره‌هایی است که در منابع با حجم نسبتاً زیادی از خواب‌هایی روبه‌رو هستیم که به امور مختلف مذهبی، سیاسی و اجتماعی پرداخته‌اند. اگر به دقت به تاریخ دوره صفوی بنگریم شاید لزوم استفاده از خواب و رویا را برای توجیه برخی از اعمال این سلسله بهتر بتوان درک کرد. درست است که هر حکومتی پایه‌های اقتدار خود را بر ویرانه‌های حکومت پیشین قرار می‌دهد اما کمتر حکومتی به اندازه صفویان از ابتدا خود را با اعتقادات و باورهای مردم جامعه درگیر کرده است. در متون و منابع دوره صفوی با رویاهای بسیاری روبه‌رو هستیم که مستقیماً با امور سیاسی سر و کار دارند و در ظاهر نقشی تعیین‌کننده برای برخی امور ایفا کرده‌اند. این رویاها توسط شاهان یا اطرافیان آنها یا برخی مشایخ و صلحا دیده شده‌اند و بنابر ادعای منابع نه‌تنها در صورت واقع مصداق یافته‌اند بلکه پیش از آنکه بر صحت آن اطمینان حاصل شود منشاء اقدام یا عدم اقدام به برخی امور شده‌اند. البته با سقوط سلسله صفوی به نقطه پایان رویاهای ذکرشده در منابع نمی‌رسیم بلکه در منابع دوره بعدی خواب‌هایی را شاهد هستیم که سقوط دولت صفوی را توجیه و تفسیر می‌کنند.

گنجه چگونه بازگشت

نبرد شاه‌عباس اول با امپراتوری عثمانی

رضا دستجردی

شاه‌عباس اول صفوی در اول رمضان سال ۹۷۸ هجری قمری در هرات دیده به جهان گشود. محمدمیرزا پدر عباس هنگام ولادت او حاکم هرات بود و عباس تا ۱۷سالگی در هرات به سر می‌برد. عباس پس از آن بود که عازم قزوین پایتخت صفویان شد و تاج و تخت پدر را در زمان حیات وی از آن خود ساخت. وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور، ناامنی‌ها، خالی بودن خزانه و نظایر آن، همه شرایطی بودند که شاه‌عباس طی آن همه مصائب به سلطنت رسید.

سیاستگذاری

شاه‌عباس با امکانات اندک و مشکلات متعددی که کشور را تحت فشار قرار داده بودند ناچار بود ابتدا اولویت‌های خود را مشخص کند. به این ترتیب که ابتدا دست به احیای امنیت داخلی، پیاده کردن نظم و قانون در کشور و تجدید سازمان سپاه و اصلاح ساختارهای اقتصادی زد. سپس تلاش داشت ازبکان را که چندین سال خراسان را عرصه تاخت و تازهای خود قرار داده بودند بیرون راند و در نهایت می‌کوشید سرزمین‌هایی را که در عصر پادشاهان پیشین صفوی به دست عثمانی‌ها از دست رفته بود به خاک ایران بازگرداند. شاه‌عباس برای رسیدن به اولویت‌های نخست ابتدا ناچار به عقد قراردادی دردناک با عثمانی‌ها شد. به این معنی که ایالات ثروتمند و حاصلخیزی چون آذربایجان، قره‌باغ، گنجه، قراجداغ و بخش‌هایی از گرجستان، لرستان و کردستان را به عثمانی‌ها واگذاشت تا خیالش از جانب مرزهای غربی و حملات عثمانی‌ها راحت باشد. گنجه از جمله شهرهایی بود که شاه‌عباس ناچار شد برای آسودگی خیال خود از نواحی غربی و رسیدن به برنامه‌ای اصلاحی، خود آن را به همراه شهرهای مذکور تسلیم عثمانی‌ها کند. شاه‌عباس پس از احیای امنیت داخلی و اصلاح ساختارهای اقتصادی در اقدامی موفقیت‌آمیز طی تهاجمی همه‌جانبه به ازبکان، این ایالت را از لوث مهاجمان ازبک پاک کرد و تنها دغدغه وی مرزهای غربی و نواحی بود که هم خود وی تحت پیمانی به عثمانی واگذار کرده بود و هم پیش از وی در عصر سلطنت پادشاهان پیشین به دست عثمانی افتاده بود.

تقویت قوای نظامی

اما شاه‌عباس برای برتری نظامی بر عثمانی ابتدا به اصلاح ساختار نظامی و سپاه خود نیاز داشت. به این ترتیب که در بازگشت از لشگرکشی خراسان، دو برادر انگلیسی را که در ظاهر برای جهانگردی همراه عده‌ای ملازم به شرق آمده بودند در قزوین به حضور پذیرفت. آنتونی شرلی و برادرش رابرت شرلی که با همراهان خویش به ظاهر به طور اتفاقی و در واقع به قصد باریابی به ایران آمده بودند، در حضور شاه هدایایی به وی تقدیم کردند و از جانب شاه با محبت و علاقه پذیرفته شدند. شاه چون دریافت که برخی از همراهان این دو برادر در فن توپ‌ریزی و ساختن سلاح‌های آتشین مهارت دارند، به وسیله آنها ارتش شخصی خود را که در حال تشکیل بود، به این‌گونه سلاح‌ها مجهز کرد. شاه‌عباس چون دیگر به ارتش قزلباش، که افراد آن فقط از سرکردگان خود فرمانبرداری داشتند و لزوماً به وی وفادار نبودند، اعتماد نداشت تشکیل یک ارتش جدید را که دارای انضباط و تحت فرمان مستقیم خود او باشد لازم می‌دید. شاه به علاوه از روی تجربه شخصی دریافته بود که ارتش عثمانی غالباً پیروزی‌های خود در جنگ با ایران را مدیون برتری و کارایی اسلحه و تجهیزات خود است، از این رو ضرورت تجهیز ارتش به سلاح آتشین و مدرن به ویژه توپخانه موثر و کارساز کاملاً احساس می‌شد و این شرط نخست برای آمادگی در جنگ با عثمانی بود. به احتمال قوی شاه‌عباس بر مبنای همین نیازها بود که نبرد با عثمانی را به تعویق انداخت و از ارتش قزلباش تنها برای دفع ازبکان و سرکوب متمردان داخلی سود جست.

نخستین جنگ میان ایران و عثمانی، نبرد چالدران در سال ۱۵۱۴میلادی بود که طی آن ارتش شاه‌اسماعیل اول به‌رغم شهامت و جنگندگی خود تنها به دلیل در اختیار نداشتن سلاح‌های آتشین از ارتش عثمانی شکست خورد و طی آن بسیاری از ایالات ایران به دست عثمانی‌ها افتاد. اما پس از این نبرد، چهار دوره جنگ میان ایران و عثمانی درگرفت که به ترتیب در سال‌های ۱۵۵۵-۱۵۳۲، ۱۵۹۰-۱۵۷۸، ۱۶۱۸-۱۶۰۳ و ۱۶۳۹-۱۶۰۳ میلادی واقع شدند.

جنگ ایران و عثمانی

برای ریشه‌شناسی جنگ‌های ایران و عثمانی لازم به ذکر است که در سال ۹۹۷ هجری قمری هنگامی که شاه عباس در خراسان بود، سنان پاشا معروف به چغال اوغلی سردار ترک که حکمران بغداد بود، به ولایت همدان تاخت و تا نهاوند پیش رفت و در آنجا قلعه استواری بنا نهاد و گروهی از سپاهیان ترک را در آن قلعه جای داد. پس از آنکه شاه عباس در سال ۹۹۹ هجری قمری با سلطان مراد خان پادشاه عثمانی صلح کرد، قلعه نهاوند به موجب مصالحه‌نامه در تصرف دولت عثمانی باقی ماند و مدت ۱۵ سال این قلعه در خاک ایران اما در اختیار حکمرانان ترک بغداد بود. حملات نیروهای عثمانی ساکن قلعه به مال و جان مردم موجب نارضایتی مردم و حاکمان منطقه شده بود. چون این خبر در اصفهان به شاه‌عباس رسید، به حسن‌خان حاکم ولایت علیشکر فرمان داد که به قلعه نهاوند حمله کرده، آنجا را از سربازان ترک پاکسازی و قلعه را ویران کند. این اقدام پادشاه صفوی، در واقع آغاز جنگ‌های دنباله‌دار ایران و عثمانی است. پیش از آنکه حسن‌خان به پای قلعه برسد، گروهی از رعایای اطراف که از ستمکاری و فساد ترکان به جان آمده بودند، بر آن قلعه حمله برده و به سبب خیانت یکی از قلعه‌بان‌های ترک، آنجا را به آسانی تسخیر کردند و به فرمان حسن‌خان هم قلعه نهاوند را ویران ساختند. شاه‌عباس پس از آنکه خراسان را از خطر تاخت و تاز ازبکان نجات داد و فتنه‌های داخلی را فرو نشاند، مصمم شد که آذربایجان و ولایات از دست‌رفته ایران را از دولت عثمانی بازپس گیرد. همان گونه که اشاره شد دست‌اندازی ترکان ساکن نهاوند به جان و مال مردم، جرقه سلسله نبردهای طولانی‌مدت ایران و عثمانی را ایجاد کرد. تجهیز و آموزش ارتش نوین ایران نیز این توان را به شاه صفوی می‌داد تا در مصاف با عثمانی امکان پیروزی داشته باشد. حکام و مرزداران ترک هم که بردباری شاه عباس را دلیل عجز و ناتوانی دولت ایران می‌پنداشتند، گهگاه به کارهای ناهنجار دست می‌زدند. از جمله احمد پاشا حکمران وان بازرگانان ایرانی را که از جانب شاه ایران به آن شهر رفته بودند قتل عام کرد و اموال و نقدینه آنها را که مال خاص شاه عباس بود، مصادره کرد. در شروان هم، سرداران ترک چند تن از فرستادگان شاه را که برای خریدن کنیز و غلام به سوی داغستان می‌رفتند در راه کشته و اموال‌شان را غارت کردند. در اواخر سال ۱۰۱۱ هجری قمری گروهی از کردان اطراف سلماس به ریاست غازی بیگ ابدال برادوست از اطاعت علی پاشا والی ترک آذربایجان سرپیچیدند. علی پاشا به قصد سرکوب ایشان از تبریز بیرون رفت، غازی بیگ پسر خود را نزد شاه عباس فرستاد و از وی درخواست کمک کرد. در همان حال، علی پاشا حکمران تبریز که از تهاجم ناگهانی شاه‌عباس به مناطق اشغال‌شده توسط عثمانی بیم داشت، دستور داد در محل چمن اوجان که آن زمان از نقاط مرزی آذربایجان ایران و عثمانی بود، قلعه‌ای بنا کنند. ذوالفقار خان قرامانلو حکمران آذربایجان ایران چون از این امر آگاه شد، شبانه از اردبیل به همراه ۵۰۰ مرد جنگی به سوی قلعه ناتمام تاخت و آن را به کلی ویران کرد و تعدادی از سربازان ترک را نیز به قتل رساند و به اردبیل بازگشت. وی از اردبیل گزارش این حمله را برای شاه عباس به اصفهان فرستاد، و بدو نوشت که چون علی پاشا برای دفع کردان و یاغیان سلماس با گروهی از سپاهیان ترک از تبریز بیرون رفته، گرفتن شهر کار چندان دشواری نخواهد بود. شاه عباس نیز او را خلعت فرستاد و فرمان داد جاسوسانی به تبریز فرستد تا از اوضاع شهر او را آگاه کند. پس از آن، شاه در اصفهان شایع کرد که الله‌وردی‌خان امیرالامرای فارس بدو نوشته که کشتی‌های پرتغالی در خلیج فارس به جزایر بحرین حمله برده‌اند، و شاه خود را آماده درگیری با آنها می‌سازد و عنقریب برای مواجهه با سپاه متجاوز به هرمز خواهد رفت.

پادشاه صفوی به این بهانه و بدون آنکه سوءظن عثمانی‌ها را برانگیزد دستور تجهیز سپاه داد. چون این شایعه بر سر زبان‌ها افتاد، اعلام کرد الله‌وردی‌خان اطلاع داده که پرتغالی‌ها از قصد خود چشم پوشیده‌اند و شاه دیگر به شیراز و از آنجا به هرمز نخواهد رفت ولی چون گروهی از سرداران و سپاهیان آماده سفر شده‌اند و او نیز هوس استراحت و شکار دارد به مازندران خواهد رفت و چندی در آنجا به سر خواهد برد. شاه با سپاهیانش در سال ۱۰۱۲هجری قمری در ظاهر به عزم مازندران، اما در اصل به مقصد تسخیر آذربایجان از اصفهان بیرون آمد. در همان حال، فرمانی برای الله‌وردی‌خان ارسال داشت و او را از عزم خودآگاه کرد و دستور داد تا آماده حمله به عراق عرب و فتح بغداد شود. پادشاه صفوی به جز تنی چند از نزدیکان و مشاوران خود، قصد نهایی‌اش را با کسی در میان نگذاشت. از اصفهان تا کاشان را دوروزه پیمود و بامداد دهم ربیع‌الثانی سال ۱۰۱۲ هجری قمری به کاشان رسید. از آنجا فرمانی برای ذوالفقار خان قرامانلو فرمانروای آذربایجان ایران فرستاد و عزم خود را آشکار ساخت و از وی خواست در سرحد اوجان در ۲۰ ربیع‌الثانی به او بپیوندد. ذوالفقارخان نیز با سه هزار سپاه به شاه پیوست و در ۲۱ ربیع‌الثانی به تبریز رسیدند و آن شهر را فتح کردند. در جنگی که در روز بعد صورت گرفت، سپاهیان ترک با وجود مقاومت دلیرانه، شکست خوردند و راه گریز پیش گرفتند. شاه عباس پس از در هم شکستن نیروی عثمانی و فرار چغال اوغلی، قسمتی از اردوی خود را به تبریز فرستاد و خود در زمستان آن سال از راه اردبیل و شمال آذربایجان عازم فتح قلعه گنجه شد. پیش از حرکت به سوی اردبیل، به الله‌وردی‌خان اجازه داد تا به فارس بازگردد و در بهار همان سال با نیروی تازه به اردوی او در آذربایجان بپیوندد. سرداران خراسان را نیز مرخص کرد.

شاه پس از زیارت اردبیل به مردم گنجه پیام داد که چون امیدی به رسیدن قوای کمکی از سوی سلطان عثمانی نیست بهتر است که بدون جنگ و خونریزی تسلیم شوند تا جان و مال‌شان در امان بماند. ولی محمد پاشا حکمران قلعه که اصلاً تبریزی بود به پیشنهاد شاه وقعی ننهاد و آماده دفاع شد.

شاه‌عباس در آغاز بهار سال ۱۰۱۴ هجری قمری قلعه را محاصره کرد اما کار محاصره به سبب دلیری و پایداری نگهبانان قلعه نزدیک به سه ماه به درازا کشید. در این مدت تعدادی از سربازان قزلباش هم کشته شدند. افزون بر این، اهالی قلعه یکی از سرداران ایرانی را هم که دو سال پیش از آن به دست ایشان افتاده بود، با یکی از سادات مازندران، که از جانب مادر با شاه عباس خویشی داشت، کشتند. این اقدام خشم شاه ایران را برانگیخت، به همین جهت پس از آنکه قلعه گنجه در ۲۸ صفر ۱۰۱۵ هجری قمری به دست سربازان ایران افتاد، چون محمد پاشا به خدمت شاه رسید و خواست بر پایش بوسه زند، شاه اجازه نداد و به دستور وی پاشای ترک را به همراه سربازانی که از قلعه دفاع کرده بودند، گردن زدند. در قلعه گنجه گذشته از غنایم بسیار و آذوقه فراوان، مقدار زیادی توپ و تفنگ نیز به دست آمد. شاه حکمرانی قلعه را به محمد خان زیاد اوغلی قاجار سپرد.

منابع:
۱- دانشنامه رشد
۲- ویکی‌پدیا
۳- ایران عصر صفوی

گزارش

تهران یکصد سال پیش

تاج‌الملوک آیرملو زن اول رضاشاه تهران قدیم و زمان روی کار آمدن رضاشاه را چنین تصویر می‌کند: تهران در زمان قاجاریه یک ده بزرگ بود و پیاده می‌شد تمام آن را حداکثر یک‌روزه گشت. از سمت شرق پشت مجلس شورای ملی و مسجد سپهسالار زمین‌های مزروعی گندم و یونجه بود.از طرف غرب بعد از میدان حسن‌آباد اراضی کشاورزی متعلق به فرمانفرما و سایرین بود.

از جنوب، تهران به میدان مولوی (سر قبر آقا) می‌رسید البته در آن زمان مولوی را سر قبر آقا می‌گفتند و وجه‌التسمیه آن هم این بود که داماد ناصرالدین‌شاه که یک آخوند بود در این محل دفن شده و برایش گنبد و بارگاه ساخته بودند.

از شمال هم تهران محدود می‌شد به خندق‌های دروازه دولت و پل چوبی. حالا چرا می‌گفتند پل چوبی؟!

به این خاطر بود که آنجا کانال عمیقی ساخته بودند و روزها روی آن یک پل‌چوبی می‌انداختند تا مردم برای خارج شدن از تهران و رفتن به زمین‌های کشاورزی و مزارع و باغات اطراف تهران و شمیرانات از روی این پل عبور کنند. شب‌ها هم این پل را برمی‌داشتند تا اجامر و اوباش وارد تهران نشوند.

یک ساعت به غروب مانده این پل را برمی‌داشتند. باید اضافه کنم که دورتادور تهران این خندق وجود داشت و بعداً رضاشاه دستور داد خندق‌ها را پر کردند و در شمال تهران روی همان خندق خیابان وسیع به سبک خیابان‌های اروپا ساختند که به نام رضا آن را خیابان شاهرضا می‌نامیدند! (خیابان انقلاب فعلی) تابستان‌ها خاک جان مردم را می‌گرفت و زمستان‌ها مردم تا زانو در گل و لای فرو می‌رفتند.

خیابان‌های تهران عبارت بودند از خیابان ناصریه که در جلوی شمس‌العماره ساخته شده و تنها خیابان سنگفرش و آبرومند تهران بود. یک سر آن میدان توپخانه وصل می‌شد و سر دیگر آن به سبزه میدان و بازار.

تنها عمارات زیبا و دیدنی متعلق به قاجار و رجال بود. میدان ارک قرق بود و هیچ کس را راه نمی‌دادند. از جلوی دهانه بازار ارک شاهی شروع می‌شد که تمام میدان ارک و ساختمان‌های اطراف آن را دربرمی‌گرفت و آنقدر می‌آمد بالا که به میدان بهارستان و عمارت کامران‌میرزا می‌رسید.

رضا بعد از آنکه شاه شد همه این کاخ‌ها را خراب کرد و جای آنها کاخ دادگستری و اداره مالیه (وزارت دارایی) و عمارات جدید ساخت!

در شمال میدان بهارستان هم چند مجموعه کاخ بود که فتحعلی‌شاه قاجار ساخته بود. اصلاً اینکه می‌گویند بهارستان، بهارستان! به خاطر همین کوشک فتحعلی‌شاه بود. یعنی اینجا یک باغ خیلی بزرگ بود که یک سر آن همین میدان بهارستان فعلی تهران بود و سر دیگر آن به دروازه‌شمیران و خندق شمال تهران می‌رسید.

رضا اینجا را هم داد خراب کردند.

من گاهی اوقات با رضا دعوا می‌کردم که این ساختمان‌های نفیس را خراب نکند، رضا می‌گفت هر چه که مردم را به یاد دودمان قاجاریه بیندازد باید خراب شود تا جلوی چشم مردم نباشد!

این میدان بهارستان را از داخل همان باغ فتحعلی‌شاهی درآوردند.

ساختمان مجلس شورای ملی هم ملک شخصی سپهسالار بود.

سپهسالار که بچه‌ای نداشت و بلاعقبه بود در زمان مظفرالدین‌شاه این ملک را به مردم تهران بخشید تا اولین مجلس شورای ملی در آنجا تشکیل شود.

سپهسالار (وزیر جنگ) آدم خوبی بود. همین مسجد واقع در میدان بهارستان را هم او با پول شخصی‌اش ساخت. یک عمارت خوب دیگر هم در میدان توپخانه بود که به بانک ایران و روس تعلق داشت.

گل سرسبد این عمارات هم ساختمان شمس‌العماره بود که در ضلع شرقی کاخ گلستان قرار داشت و در واقع در شرقی کاخ گلستان از خیابان ناصریه و از داخل عمارت شمس‌العماره باز می‌شد.

معابر و شوارع عمومی هم بدون استثنا خاکی بودند. هر وقت کالسکه یا گاری از این معابر عبور می‌کرد گرد و خاک به هوا بلند می‌شد و در حلق و کام مردم می‌رفت.

اعیان و اشراف تهران بیشتر در اطراف سفارتخانه‌های خارجی باغ و ملک و سکنی داشتند.

مهم‌ترین این خیابان‌ها به خیابان سفارتخانه‌ها معروف بود (خیابان فردوسی کنونی) که در آن سفارتخانه‌های دول انگلیس، آلمان، عثمانی، روسیه و چند سفارتخانه دیگر قرار داشت.

خیابان فردوسی کنونی به خیابان سفارتخانه‌ها معروف بود که از میدان توپخانه شروع می‌شد و انتهای آن به خندق شمال تهران می‌رسید.

به موازات این خیابان یک خیابان دیگر هم وجود داشت که از پشت بانک ایران و روس در میدان توپخانه شروع می‌شد و آن هم در شمال شهر به خندق می‌رسید. این خیابان به خیابان لختی معروف بود. چون اغلب مردم در این خیابان مورد حمله اوباش قرار گرفته و آنها را به اصطلاح لخت می‌کردند! (خیابان سعدی فعلی)

بین خیابان سفارتخانه‌ها و خیابان لختی یک خیابان باریک‌تر هم بود که دو طرف آن لوله لامپا کار گذاشته بودند و غروب‌ها داخل آنها مشعل روشن می‌کردند. به همین خاطر به این خیابان لاله‌زار می‌گفتند. بعداً که امین‌الضرب اولین کارخانه برق را به ایران آورد و راه انداخت این لوله لامپاها را جمع کردند و داخل آنها چراغ برق کشیدند.

کارخانه برق حاج امین‌الضرب زیر میدان بهارستان و نزدیک توپخانه قرار داشت و از آنجا سیم کشیده و به کاخ گلستان برق برده بودند.

چون کارخانه حاج امین‌الضرب در این منطقه برق تولید می‌کرد مردم کم‌کم اسم گذری را که کارخانه برق در آن قرار داشت خیابان چراغ برق گذاشتند.[1]

پی‌نوشت:
۱- خاطرات ملکه پهلوی، تاج‌الملوک آیرملو، انتشارات به‌آذین